

گروه انتشارات آزاد ایران با ایجاد یک سیستم پخش اینترنتی، کتاب‌های منتشرشده توسط این گروه را به خوانندگان مقیم ایران می‌رساند: اکثر کتاب‌های منتشرشده توسط این گروه، به صورت کتاب الکترونیکی رایگان در قالب فرمات پی دی اف در دسترس خوانندگان مقیم ایران است.

!

این فایل داونلوود شده از مراجع مجازی/اینترنتی گروه انتشارات آزاد ایران فقط و فقط برای استفاده‌ی شخصی دریافت‌کننده در داخل ایران است. هرگونه توزیع و پخش چاپی یا مجازی فایل داونلوود شده و نیز انتقال آن از طریق سرورها یا سخت‌افزار دیگر چه در ایران و چه در کشورهای دیگر اکیداً ممنوع بوده و مطابق قوانین بین‌المللی و ملی رسانه‌ها و کپی‌رایت تحت تعقیب شدید قانونی قرار می‌گیرد. همچنین عرضه‌ی فایل‌های داونلوود شده از مراجع مجازی/اینترنتی گروه انتشارات آزاد ایران در کتابخانه‌های مجازی/اینترنتی اکیداً ممنوع است. کتابخانه‌های مجازی/اینترنتی می‌توانند مستقیماً به تارنما/سایت گروه انتشارات آزاد ایران لینک داده و خوانندگان خود را راهنمایی نمایند.

www.entesharate-iran.com

www.poetrymag.ws

مجتبا پورمحسن، شاعر، نویسنده و مترجم در
اردیبهشت ۱۳۵۸ در رشت متولد شد....

تحصیلات ابتدایی و متوسطه را هم در این
شهر گذراند. دوبار تحصیل در دو رشته‌ی مهندسی ممالوژی و
مهندسی برق را آغاز کرد.

اما متوجه شد که دنیایش آنقدر ویران هست
که برای ساختنش مهندسی به کار نمی‌آید...

و اینچنین شد که ویرانی خود را با شعر آغاز کرد.
در سال ۱۳۷۹ مجموعه شعر اول او با نام «من می‌خواهد خودم را تصادف
کنم خانم پرستار» منتشر شد. «هفت‌ها» دومین مجموعه شعر او بود که
در سال ۱۳۸۵ منتشر شد...

و پس از آن دیگر هیچکدام از آثارش در ایران
اجازه‌ی چاپ نیافته است.
او ترجمه‌ی کتاب «مرد بدون کشور» نوشته‌ی کورت وونه‌گات و
همچنین ترجمه‌ی گزیده‌ای از اشعار ریموند کارور را هم در دست
انتشار دارد...

پورمحسن مجموعه‌ای از گفت و گوهایی با
شاعران و نویسندگان و نمایشنامه‌نویسان جهان
را در ۵۰۰ صفحه ترجمه کرده و به ناشر سپرده
است...

کتاب «ما و غرب»، مجموعه‌ی گفت و گوهای
پورمحسن با متفکران ایرانی ژوئن ۲۰۰۸ توسط
رادیوزمانه منتشر خواهد شد...

با این حال او معتقد است **هنوز در آغاز ویرانی خود قرار گرفته ...**

تانگوی تک نفره

مجموعه شعر
مجتبا پورمحسن

تانگوی تک‌نفره

مجتبا پورمحسن

ویرایش اول - چاپ اول

خرداد ۱۳۸۷ - June 2008

ISBN 978-91-86131-21-0

نشر ۱۴۰۰

گروه انتشارات آزاد ایران

www.entesharate-iran.com

© کلیه حقوق برای گروه انتشارات آزاد ایران محفوظ است. تهیه‌ی هر گونه اثر از متن این مجموعه و یا بخشی از آن چه در ایران و چه در خارج از ایران طبق قانون کپی‌رایت ایران و کپی‌رایت بین‌المللی منوط به اجازه‌ی کتبی گروه انتشارات آزاد ایران است.

به تنهایی
و شهرام رفیع‌زاده
که مثل من تنهاست
و محمد شمس‌نگرودی
که شهرام گفت مثل ما تنهاست
و به عباس صفاری
که گفت همه‌ی ما تنهاییم

و به نی‌نی
که در چشمانم است

یادداشت‌های منتشر نشده‌ی یک سگ پیش از مرگ
مالِ او
شماره بده
چهارصد سال تنهایی
فقط می‌شنود
خواب بودم؟
مرد شده بود
همیشه مقدمه لازم است
از آقای‌تان است خانوم
همه
انقلاب
در غیاب
قرار نبود
دو عاشقانه

نانگوی تک‌نفره

می‌گذرد
دروغ
جسدم
داشتم
عاشقانه
مثل خودم
پال‌مالِ من
شش مرثیه برای دلتنگی
شرط‌بندی
هم‌سر
خیال
بی‌خوابی
تمعلی معک
فراموشی...
تجاوز
دست نیست
فرهنگ لغت
کنارش می‌گذارم
خدای قادر متعال
پارگی
هفت نوار بهداشتی بالدار متوسط
وحشی
و شیطان: بی‌پدری پدرم را درآورده است
برف

یادداشت‌های منتشر نشده‌ی یک سگ پیش از مرگ

۱

در کوچه‌ها نه کسی پیدا می‌شود که من از او بترسم
نه کسی که از من بترسد
ترس که نیست
من نیستم

۲

در کیسه‌های زباله
تکه استخوانی پیدا نمی‌شود حتا از یک سوسک
همه‌ش کاغذ
بوی ترس می‌دهد این کاغذهای خط خورده
استخوان ندارند
می‌ترسم مثل سگ

۳

شنیده‌ام عده‌ای از زهنگ‌ها به ساحل می‌آیند
خودکشی می‌کنند
حتماً کسی نبوده که ازش بترسند
یا کسی که از آنها بترسد

۴

سگِ وفادار، سگِ وفادار
توی این کوچه‌های خالی به کی وفادار بمانم؟
کسی نیست بگوید سگ‌ها چطور خودکشی می‌کنند؟

۵

سگ هم که تنها بماند
می‌ترسد خیلی
مثل آدمی که سگ ببیند

مالِ او

هزار سال دویدیم
از قاره‌های مختلف
در جای‌جای تن این زمین گرد
همدیگر را پیدا کردیم
که تنها نباشیم
تنها فقط او بود
آدم بود
بعد شد حوا
بعد شدیم
شدیم شدیم
و فکر می‌کردم
آدم فکر می‌کرد
تنهایی یعنی زبان پیدا کنیم
زبان‌ها را بمالیم به همدیگر به هر گوشه تن
آمده بودیم
کنار همدیگر

نه یک نفر، نه دو نفر، نه سه نفر، نه چهار، نه پنج نفر
 شش نفر هم نه، هفت نفر هم نه
 هفت میلیارد تنهایی
 آدم همانی بود که دنبال حوا گشت
 ناگهان دیدم
 من هستم
 زنگ می‌زنی حالم را می‌پرسی
 مجری تلویزیون سلامم می‌کند
 دخترهایی با سینه‌های کوچک و درشت عاشقم می‌شوند
 دستی می‌کشیم به تن زمین
 شماره تلفنی به نامم ثبت کرده‌اند آخر
 من اسمم مجتباست
 گاهی فرد
 گاهی جیمز
 گاهی داوود
 عبدالله، خورخه و هر اسم دیگری که فکرش را بکنید
 اسمی که با زبان به دنیا آمده است
 ناگهان من هستم
 مجتبا
 زنگ می‌زنید
 حالم را می‌پرسید
 شادمهر، سبب را برای من می‌خواند
 آندره ریو، ویولونش را برای من می‌نوازد
 باران هم می‌بارد
 نامردی است اگر فکر کنم به خاطر من نیست
 پورمحسن
 مجتبا پورمحسن اسم جعلی من است
 وقتی به من فکر می‌کنی

زنگ خانه‌ام را می‌زنی
به زبان تن زبانِ دریغ از تن و هزار زبان زنده دنیا که تن دارد
هفت میلیارد تن
به من زنگ می‌زنند
حالم را می‌پرسند
دعوت‌م می‌کنند به کوکتل پارتی اسلامی
کنار دریا
تا ریه‌هایم را پر کنم از هوایی
که بوی تنهایی یکی دیگر را می‌دهد
یکی که آن طرف دنیا
حالش را می‌پرسند
با او می‌خواهند
کسی که نامش مجتبا پورمحسن است
نام جعلی من
رودست خورده از ازدحامی که از دهانِ هزار زبان می‌آید
آدم
مال او از دماغ پینوکیو هم درازتر بود

شماره بده

تمام خانه‌ها شماره دارند پلاک دارند همه ما شماره داریم. شماره ملی، شماره شناسنامه قتل که هیچ، موشت اگر گربه‌ای را گاز بگیرد می‌توانی زنگ بزنی به ۱۱۰

توی دست همه ساعت است روی دیوارها ساعت آن وقت ۱۱۹ هم ساعت را اعلام می‌کند خانه‌ات آتش بگیرد ۱۲۵ به دادت می‌رسد شماره معشوقه را اگر گم کرده باشی ۱۱۸ هست شماره تلفن هم داری. خرابی؟ ۱۱۷
عمرت را می‌توانی با تقویم گویا سپری کنی ۱۱۹
دلت گرفت خواستی با خدا حرف بزنی ۱۴۴ ندای قرآن

هوا اگرچه خوب است اما ۱۳۴ حال و هوا را به تو می گوید
همه چیز شماره دارد

من درونم آتش گرفته وقت و بی وقت
شکایتی ندارم نه از خدا نه از خلق خدا
برای این که بمیرم تو چه شماره ای را پیشنهاد می کنی؟

چهارصد سال تنهایی

چهارصد سال؟
می‌دانید چهارصد سال چند سال است؟
چه انصافی دارد این خدا
توی دستشویی که هستم فکر می‌کنم سوسک‌ها هم تنها هستند؟
لاک‌پشت چهارصد سال سرش را توی لاکش می‌کند
خداییش لاک‌پشت تنهایی را چطور تحمل می‌کند؟
چه انصافی دارد
فکر کردن به لاک‌پشت تنها، آدم را از تنهایی درمی‌آورد
این هم حکمتی است به خدا!

فقط می شنود

پای اول اگر نباشد
پای دوم تمام جدایی‌هاست
گوش
بی‌غیرت‌ترین عضو بدن است
واسطه‌ی بی‌قراری‌های عاشقانه
وقتی همه می‌دانند کسی نمی‌تواند پشتش را ببیند
بی‌غیرت‌ترین عضو بدن است
بدتر از پا که به فرمان او پایه‌پای دیگری می‌گذارد

گوش هم می‌داند که کسی نمی‌تواند پشتش را ببیند
گوش می‌سپاری به دیگری
دل که می‌سپاری اول گوش را سپرده‌ای
که چک بی‌محلّی است از حسابی که پر نمی‌شود تا ابد

گوش می‌سپاری به سکوت
یعنی آمد، رفت
پشت گوشت را دیدی مرا دیدی
آخر جز ونگوک خر که گوشش را برید داد دست دیگری...

همین‌که همه چیز بارش می‌کنند
و هیچ نمی‌گوید و فقط می‌شنود
گوش بی‌غیرت‌ترین عضو بدن است

خواب بودم؟

خواب بودم
بله خواب بودم
در خواب دیدم که نمی‌دانم چه دیدم
از خواب برخاستم
اما خواب بودم
دست بردم به کنارم
بغلت کردم
خوابم را به زبان آوردم
در خواب
تاکید کردم
دستم خالی بود
خوابم را برای تو تعریف کردم
برای تو هم
برای تو هم تعریف کردم
و تو
گفتی که عادت بود به کسی که حالا نیست

همسری که رفته باشد از بستر
تو گفתי که تو بودی که آن شب نبودی هیچ شب نبودی
گفתי خیالت بود
برای تو که گفتم پرسیدی بعد از آن شب که من نبودم کسی بود؟
از خواب برخاستم تاریک بود
یک عالمه خواب بود
و هیچ کس نبود
تو نبودی تو و تو و تو هم نبودید
دستم بود
بغلم بود
تو هم نبودی
می خواهم بخوابم
نیستی
بغلت می کنم
و خوابهایم را تعریف می کنم
وقتی هنوز برنخاسته ام از خواب
تو هم نبودی
بیدار بودم؟
خواب بودم

مرد شده بود

تا مرد شدم نامرد شده بود دنیا
گنده لاتش شما بودید
تا پشت کردم پشت کرد به دنیا
رنج مانده بود میان دو انگشت
دود می شدیم از لابلای دور

نمی دانم من از کنار تو می گذرم یا تو از کنارم می گذاری
یا کنار از ما می گذرد بی آن که بگذریم
من بودم و تو
نوشیدیم زدیم گرفتیم گفتیم
بلند که شده بودیم نمی دانیم کدام یکی مان رفته بود
بگذریم
لذتی که در گذشت هست

گذشتی
گذشتم
وقتی گذشتی و گذشتم از کنارت
یادت باشد من مرد نشده بودم
با سیگاری لای انگشتانش
دنیا زود بزرگ شده بود

همیشه مقدمه لازم است

تیک تاک ساعت دیواری
من رو به دیوار
دیوار رو به غیر من
چیک چیک آب
آزارشان می‌دهم
در خلوت
رو به تلویزیون
موزه لوور را می‌بینم در رویابین‌ها
خواب دیشبم را تعریف می‌کنم
برای خودم
ویولونسل پیمان یزدانیان دیوانه می‌کند آدم را
با سیگاری سرک می‌کشم
به رویاها که پشت چشم‌های بسته خواب رفته‌اند
دوست تنهایم پشت تلفن می‌گوید
همه ما یک جورهایی تنهایییم نگران نباش

یک لیوان آب سرد می‌خورم

نه، یک لحظه صبر کن
می‌دانی که اضطراب همیشه با من است
یک دقیقه می‌روم دستشویی برمی‌گردم
آخرش کسی نیامد این شیر دستشویی را درست کند
خب
آماده‌ام
می‌خواهم از تنهایی بمیرم

از آقای تان است خانوم

برگرد
نمی‌خواهم ببینمت
کنار تو بیدارم با هم‌نخوابگی

با چشمانی که یک عمر نخوابیده است
یک دنیا پشت داری
نمی‌خواهم ببینمت
برگرد
اما نرو
می‌خواهم از پشت تو را دوست داشته باشم

همه

همه‌ی من به‌جز من
دست دارد در همه‌ی تو به‌جز تو
به‌جز تو می‌رسم
همه هستم به‌جز من
با تو که می‌شوم
دستم از تو بیرون می‌ماند
همه‌ی من با همه‌ی تو می‌خواهد
به‌جز تو به‌جز من

انقلاب

در عصر پایان انقلاب‌ها
صبح، انقلابی رخ می‌دهد
در دموکراسی دو نفره
من اگر ما نشود، نمی‌شود دیگر

در انقلابی تک‌نفره
موج موج گریه می‌ریزد
توی خیابان‌ها
مرگ بر شاه
مرگ بر صدام
مرگ بر پینوشه
یعنی می‌شه؟

از من با من نگوئید
تا اطلاع ثانوی
حکومت نظامی

نه اشک، نه رنج، نه تو
دموکراسی بهانه است
پدرسگ
تنها دیکتاتوری تمام دورانهاست
در عصر پایان انقلابها
تنهایی

در غیاب

سیگارم را آتش می‌زنم
در هماغوشی لب و فنجان
در غیاب اضطراب انگشت‌های عاشق
روی لب‌های عاشق‌تر
می‌ریزد به خیابان مرد
در اجتماع تک‌نفره باران
جماع یک جفت کفش و سنگفرش
حال و هوای گونه‌هایم را دارد باد
می‌سوزد با آتش یک لب و فنجان بی‌لب تو
مرد که در باران آمد
می‌چرخانم
دست در خودم می‌برم
نه
مال من دیگر حال نمی‌دهد
تو سیگارت را روشن کن
حال می‌دهد

قرار نبود

رفتم توی شهر
در باغ وحشی که شهرم ندارد
پیدایت کردم
دادم به تو هرچه که داشتم
نگاهم را که زندانی بود در چشمم

آوردمت بیرون از زندانی که خودم ساخته بودم
باور کن خودم ساخته بودم
قرار نبود
نه اصلاً قرار نبود
من و خودت را در شهری که باغ وحش ندارد
در قفس بیندازی

و پنجول بکشی به نگاهی که هرچه داشتم بود
اصلاً قرار نبود

دو عاشقانه

نیمی از روز را با تنهایی می‌گذرانم
نیم دیگر را با تنهایی تو
با تنهایی زندگی می‌کنم
با تنهایی تو می‌میرم

تانگوی تک نغره

سکوت نفس می کشد
من رنج می کشم

می‌گذرد

تنها خوبی آینده این است
که هنوز عکسی از آن گرفته نشده
گیرم که عکاسی نباشد
در لحظه‌ای که با سیگاری گوشه‌ی لب می‌گذری
می‌گذرد
و گذشته با عکس‌هایی که گرفته شده نمی‌گذرد

دروغ

دروغ گفت به من
معلم کلاس اولم
مداد می نویسد پاک کن پاک می کند
همه چیز می نویسد هیچ چیز پاک نمی کند
به شما هم دروغ گفتند
پاک کن ها پاک نمی کنند
می نویسند
من هم دروغ می گویم
پاک کنید
اما بچه ها!
نمی کند لامصب
پاک نمی کند

جسدم

جسدم را پیچیده‌اند لای گریه و زاری
به موهایت چنگ می‌زنی
چنگ می‌زنم به خاک
نگاهش کن! نمی‌تواند بایستد
جسد نه
جسدترم با بینی‌ام که از کفن زده بیرون
تا بوی موهایت را از باد بگیرد و بوی جسدم را
با لباسهایت تکیه داده‌ای به درخت
نمی‌توانم بایستم
کنارت میان گریه و زاری
صدا می‌برم به خاک
تا نشنوم
درختی با موهای قرمز و چشمان قرمز و لبان قرمز بگوید
نگاهش کن، مرده!

داشتم

داشتم تو را می‌داشتم
که خراش برداشتم
داشتم خراشم را می‌داشتم
درد داشت
تو را برداشت
دیگر داشتم نمی‌توانستم تو را می‌داشتم

عاشقانه

به تو که پدیده نیستی، پدیده‌هایی

دستت را می‌خواستم
نمی‌دادی
چشمانت را می‌خواستم
نمی‌دادی
چیزی که هست نیست، تویی
دستت را می‌خواهم
دستت را
لبانت را
چشمانت را می‌دهی
تو فقط نیستی، هست‌هایی
می‌خواهم
نمی‌دهی

مثل خودم

گاو شاید وقتی عاشق است ماغ بکشد
خرگوش گوشه‌هایش را تکان بدهد
خرس بخوابد
اسب شیپه بکشد
آدمیزاد

مثل گاو
مثل خرگوش
مثل خرس
مثل اسب
مثل آدمیزاد

من اما می‌نویسم
گاو شاید وقتی عاشق است ماغ بکشد
مثل خودم

پالمالِ من

دکتر می گوید نکش
نمی شناسد
یک پاکت سیگار پالمال
همان که *ونه گات* می کشید
دو پاکت در روز
با ۴ میلی گرم قطران و نیکوتین ۰/۳ میلی گرم
و هشتاد سال است که زنده است
از سوپرمارکت /مین (یکی از سوپر مارکت های دنیا)
نه *ونه گات* را می شناسد
نه مرا و نه تو را

نخی ۲۵ تومن
به سلامتی رنج
سیگار را می گذارم گوشه لبم
"دخانیات عامل اصلی سرطان
و برای سلامتی مضر است"

هیس!
به تمام رنج‌های عالم نیاز دارم تا به تو فکر کنم

شش مرثیه برای دلتنگی

۱

تا باد بزند به آن طرفت
این طرف پس می‌افتم

۲

زیر تابلوی در اماکن عمومی
چشم می‌چرانم به جای خالی‌ات
و نامت را استعمال می‌کنم

۳

با انگشتی که به مال آدمیزاد نگذاشته است
شانه‌های فرشته را شانه می‌کنم

۴

دست به سینه می‌برم
در تنهایی
تسلیم

۵

راه دنبالت افتاده است
من دنبال راه افتاده‌ام
می‌افتم
دنبال خودم راه می‌افتم

۶
تا باد بزند به آن طرفت
خیالت را هم
باد برده است
حتا نیستی
تا خیالم را راحت کنم

شرط بندی

شرط می‌بندم
اگر از من بپرسی
فرق من با یک آدم دیوانه چیست
شرط می‌بندم
من روانم را در تیمارستان هدر نمی‌دهم
می‌روم دوچرخه‌سازی
و با روانی که
نمی‌تواند هیچ معامله‌ای را به هم بزند
رویاهای تابستان یک مشت دیوانه را
روانه دنیا می‌کنم
شرط می‌بندم

همسر

همسرش را از دست داد
تا تنهایی‌اش فهمیدنی‌تر باشد
هرچه باشد تنهایی بدون همسر
به تنهایی آدم شبیه‌تر است
تا تنهایی با همسر

همسرش هم او را از دست داد
تنهایی بدون از دست دادن همسر
نه بستر تنهایی بدون همسر است
اینجوری بهتر است

خیال

در پیراهنت عرق می‌کنم
در شلوارت می‌ایستم
در لباسهای خلوتت، خلوت می‌کنم
خیس می‌شوی

بی‌خوابی

خوشا به حال همه جهان
آنها که با آمی‌تیریتیلین ۱۰ میلی‌گرمی نمی‌خوابند
چه بی‌خوابی راحتی دارد لبانی که عاشق بوده یک روز
و یک شب منتظر است تا بشنود من نیز
یعنی دوستت دارم
بدون قرص با بی‌خوابی می‌خواهد جهان

آن دخترک چهارده ساله که قلبش تازه زده بیرون
از دو سمت راست و چپ
از هر سو بی‌خواب است و خواب می‌بیند
من بی‌خوابم
بی‌خواب تمام خواب‌هایی که جهان دارد
و بی‌خیال!
جهان خیلی هم بزرگ نیست

یعنی آمی‌تریپتیلین ۱۰ میلی‌گرمی‌ات تمام شده باشد
و بی‌خوابی، دراگ‌استور شبانه‌روزی را هم خوابانده است
خوشا به حال سکوت
که همیشه خواب است وقت بی‌خوابی
خدا کند فردا صبح
کسی بگوید دوستت دارم
به دخترک چهارده ساله
از بی‌خوابی خوابش برده
خوابیده است روی دو قلبش

تمعلی معک

دنیا را برای تمرین تنهایی آفرید
در ریتم‌های تو در افعال تنهایی
آ اِس آ
نُوافن
آوامیگرن
سیتالو پرام
ارگو تامین سی
در افعال مسکن صرف می‌شوم
بی‌تو بگو خدا
خدا چطور تنهایی‌اش را تمرین می‌کند
ها؟

فراموشی...

به زمین که سست است
به خاک که سست‌تر
دست می‌زنم
و خاک می‌کنم
انگشتانی را که اشاره می‌کند
به افعالی که در گذشته‌اند
می‌زنم به خاک
و فراموشی به یاد می‌آورد

تجاوز

به فکر تو تجاوز می‌کنم
از چیزی نمی‌گذرم
فکری در من می‌گذرد
از تو می‌گذرد
که از من نمی‌گذری

دستت را بر دستت می‌کشی
لبت را یکی به سیگار می‌دهی
یکی به سیگار
ما اصولاً چیزهای دشواری هستیم
دستت را که دستم است بر دستت می‌کشی
سیگارت را خاموش کن
راست بایست

دست نیست

مساله دست نیست
یکدست نیست
دو دست داری
یک سر و دو گوش
دست خودت نیست
که دست می‌کشی از من
دست که می‌کشم
بر دست تو
دست تو دست خودت نیست
من هستم
تو هستی
با یک سر و دو گوش
مساله دست من هم نیست
دست من دست خودم نیست
مساله یک دست نیست

فرهنگ لغت

زیرا در فرهنگ لغت:
پرنده‌ای که به پشت می‌خوابد
و پاهایش را رو به آسمان نگه می‌دارد
تا آسمان اگر رویش افتاد له‌اش نکند

من خوابیده‌ام چیزی رویم نمی‌افتد
له می‌شوم

من در فرهنگ لغت:
اول شخص مفرد

کنارش می‌گذارم

کوروش می‌گوید
قشنگ است
اما افتاده‌ای توی دام تنهایی
کلماتت را محدود می‌کند
بیا از این فضا بیرون
کوروش می‌گوید از تنهایی فاصله بگیر
می‌گویم حق با توست
افتاده‌ام در دام تنهایی
باید بیرون بیایم از تنهایی
آره باید تنهایی را کنار بگذارم
کلماتم را محدود می‌کند
حق با اوست نه؟
نه، دیگر نباید بنویسم از تنهایی
کنار می‌گذارم این کلمه را
تنهایی را
آره کنارش می‌گذارم

خدای قادر متعال

ای خدای رحمان و رحیم
اسم دختر همساده شما چه بود من که بودم
عشق ما چه بود چسبیده به هم لای دیوارهای قدیم
دنیا خواب رفت تا ما زدیم بیرون از شکم
دنیا برای ما چه خوابی دید
خواب رفتم روی پاهای دلهره
پشت نامت چیست خونت کجاست؟ پس کو بده کارت شناسایی
خواب بودم که عاقد خواند خطبه را
و من نفهمیدم کدام پاچه‌ات را کردی در ماتحت مبارکم
که از لاغری چسبیده بود نه به دیوار به کمرم
خواب بودم که ماتحتم جان نگرفت از مرغ‌های ماشینی

دختر همساده مال خودت دخترهای دیگر هم مال خودت
مال من خوابیده برای ابد
راه راست همانی که نبود و راست نبود
فقط پشت دیوار راست خیال بود راست بود
مال هیچ کس نبود
چه بکارتی دارد این راه‌های نرفته

ای خدای مهربان و بخشنده
نه خایه‌اش را دارم خودم را بکشم
نه می‌توانم خوابی را که برایم دیده‌ای تعبیر کنم
شاخه را از من بکش بیرون
نهایتش یا شعر می‌نویسم
یا شلوارم را خراب می‌کنم
نترس خدای قادر متعال
هیچ آلت مبارکی نمی‌تواند از خواب بیدارم کند.

پارگی

نیمی از زندگی را می‌کنم
نیمی را فکر می‌کنم
نیم دیگر را می‌ماند که به چی فکر کند
کونت را برای هیچ چشمی پاره نکن
چشم‌ها از کون بخیه خورده خوششان نمی‌آید
روز به دیشب متهم می‌شد
شب از نیمه نگذشته
پاره کرده بود
یک شب که خودم را پاره می‌کردم
برای سوراخی که در من افتاده بود
تو چیزی نمی‌گفتی
برای این‌که رویا ببافم در شبی که در چشم تو
به نیمه‌ی دیگر می‌کرد که نبود
می‌خندی
به سوراخ‌ها باید بخیه زد
حتا به لایه‌ی ازن
به آن نیمه‌ام که فکر می‌کند

هفت نوار بهداشتی بالدار متوسط

با دستان شل پاهای گل
می‌گیرم به تو
به عادت ماهانه
از هر دری درد دارند این سلول‌ها
زندانی شماره‌ی هفت
به هفته نکشیده

با فنرهای تخت خوابیدم
قهرمان آب شد
با دهنش آب
با گوشش
با چشمش
آب بود می خورد
از من به مناسبت آب‌های بر باد رفته
که به جوب بر نمی گردند
تقدیر می شود از زندانی شماره‌ی هفت که رفت

تا عادت کند به ماه روز می شد برایت
به وقت نیویورک می مرد
به وقت تهران زندگی نمی کرد
توی این سلول روحی با چشمان مست هست
در را بست درد آمد

گوشم را دراز کرده اند
دمم را تکان می دهند
زبان بسته عادت کرده است
رنگ عوض می کند در هفت روز
قرمز می شود
قرمزتر، قرمزترتر، قرمزترقرمزتر
حتا از قرمزترهم تر نمی شود
زبان بسته اعتراف می کند
من کسی را نکشته ام
سلول را آرام بکشید
آب آب آب
برای این قهرمان آب
هفت نوار بهداشتی بالدار متوسط ببرید
زبان بسته با چشمانش اعتراف می کند

وحشی

مثل آرام رام می‌شود
از لای خودت بالا ایستاده
نفس نفس
سیگار می‌کشد

کلمات درگیر افتاده بودند
آن سال چقدر برف می‌بارید

آسمان در تو پرواز می‌کند

آرام مثل آهسته
دو هفته سه ماه
چقدر پیش پس افتادی
تو پستانداری
من جونده
آرام مثل وحشی
می‌جودم
قورتم نمی‌دهد آرام
نیستن من در سکسکه‌هایت
پرواز می‌گرفت

تو پستانداری
من وحشی
مثل آرام

و شیطان: بی‌پدري پدرم را درآورده است

قسم به من
قسم به شیطان
می‌خورم
تو مستی و من دیوانه
از بندگی گریخته
به بند که نمی‌بندد
جز عهد به قسم
و هم فیها خالدون
قسم‌ها پس از اعوذ برب الشیطان
به شیطان که نمی‌پرستد
لبت را آماده کن

برف

سردم بود
افتادم توی برف
گرمم شد

